

(تحلیلی بر اغتشاشات اخیر (سال 1401)

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره: با سلام خدمت استاد گرامی جناب آقای طاهرزاده. ضمن تشکر از وقتی که در اختیار مجله سوره قرار دادید. اگر اجازه دهید گفتگوی ما رفت و برگشتی بین اوضاع فعلی کشور، انقلاب اسلامی و آن مباحثی باشد که جنابعالی تحت عنوان «انقلاب اسلامی جهان بین دو جهان» پیگیر آن هستید. از وقایع اخیر شروع می‌کنیم که می‌گویند این اعتراضات و اتفاقات اسمی ندارد. اتفاقات سال 88 را فتنه نامیدیم و برخی عنوان شورش اشرافیت بر جمهوریت را بر آن گذاشتند. برای سال‌ها و وقایع مختلف، اسامی متفاوتی انتخاب شد. مثل فتنه بنزینی. برخی از این عناوین ژورنالیستی و برخی آکادمیک می‌باشند. شما وقایع اخیر را که ظاهراً اسمی ندارد، به چه نامی می‌خوانید؟ تحلیل شما از افراد حاضر در خیابان چیست؟ برخی از آنان ظهور و بروزهای عجیبی دارند. از آتش زدن پلیس تا فحاشی. به نظر شما این‌ها چه کسانی هستند؟

استاد: بسم الله الرحمن الرحيم؛ به نظر بنده آنچه پیش آمده است را باید به عنوان یک موضوع تاریخی پدیدارشناسی کنیم، بدون آن‌که فعلاً قصد جبهه‌بندی داشته باشیم. از این جهت بنده اتفاقات اخیر را با همه وسعتی که در فضای مجازی داشت، اتفاقی کلان نمی‌دانم و برای آن هویتی اصیل قائل نیستم. برعکس برخی که در توهم خود و تحت تأثیر امپراطوری توهم آن را انقلاب ملی در مقابل انقلاب اسلامی تلقی کرده‌اند. با توجه به این امر بالاخره این پدیده به هر صورتی که باشد، پدیده‌ای است که در مقابل ما قرار دارد و باید جایگاه آن را در این مرحله از انقلاب مورد بررسی قرار دهیم.

برای شناخت معنای آنچه در مهرماه 1401 پیش آمده، به شاخصه‌های آن نظر می‌کنیم که اولاً: در حاشیه این اتفاق عده‌ای معترض به بعضی از امور هستند که اعتراض خود را با فوت مهسا امینی به میان آوردند ولی ملاحظه کردید روح صحنه‌ای که پیش آمد چیز دیگری در خود داشت و صدای بلند آن پدیده چند ویژگی منحصر به فرد را از خود نشان داد که از جمله ویژگی‌های منحصر به فرد آن، جملات و شعارهای بسیار رکیک بود. این‌جا است که باید متوجه بود در هر حرکتی، چه مثبت و چه منفی، صدای بلند آن حرکت است که هویت آن را معلوم می‌کند و اکثریت خاموش جامعه با بررسی صدای بلند آن حرکت، آن را بررسی می‌کنند که یا با لیدرهای آن حرکت همراهی بکنند و یا نه. در مورد انقلاب اسلامی هم همین‌طور بود که به گفته آن‌هایی که انقلاب‌ها را بررسی می‌کنند 10٪ افراد از مردم ایران صدای بلند آن انقلاب بودند و بقیه افراد ملت بررسی کردند و آرام آرام قانع شدند و با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و امثال شهید مفتح و شهید مطهری و شهید بهشتی همراهی کردند، در حالی‌که در همان زمان چریک‌های فدایی خلق فعال بودند ولی مردم با آن‌ها همراهی نکردند.

صدای بلند اتفاقات مهرماه 1401 با ویژگی خاصش طوری بود که هیچ‌گونه معنایی که بعداً حکایت از حاکمیت آن جریان داشته باشد از آن بر نمی‌آمد و این اولین نکته‌ای است که باید روی آن تأمل کنیم که چرا جریانی که به گمان خود می‌خواهد حکومت کند با این‌همه خشونت به صحنه می‌آید؟! ملاحظه کردید که «خشونت» و «بی‌حیایی» دو شاخصه آن حرکت بود، در حالی‌که ملتها، به‌خصوص ملت ایران حساسیت‌اش نسبت به «حیا» و «عفاف» سابقه تاریخی دارد و البته منظور از عفاف یک تکه پارچه روی سر خانم‌ها نیست. «عفاف»، روح این ملت است و منحصر به این ملت هم نیست. عموماً ملتها اهل فرهنگ و عفاف‌اند. با توجه به این امر که یکی از شاخصه‌های اتفاقات اخیر «خشونت» و «بی‌حیایی» بود، باید فکر کنیم در صدای بلند این حرکت چه چیزی نهفته است و جای آن در این تاریخ کجا است؟

اگر بخواهم نظر خود را با صراحت در رابطه با اتفاقات اخیر بگویم، عرض بنده آن است که این پدیده هیچ چیزی نیست جز «انتقام از جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی»، انتقامی که استکبار بنا دارد در این زمان از جمهوری اسلامی بگیرد و از این جهت آن‌چنان خشناک و عصبانی است که به آنچه بعداً پیش می‌آید فکر نمی‌کند و علت به میان آوردن نوجوانان و جوانان را هم باید در این رابطه دانست. همان‌طور که اهل نظر فرمودند حرکت مذکور ترکیبی بود با پیچیدگی‌های خاصی که عموماً این حرکات‌ها دارا هستند و در پشت آن برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای قرار داشت که اگر پیچیدگی قضیه را درست ببینیم، در آن صورت می‌توانیم نسبت به موضوع درست فکر کنیم. پیچیدگی قضیه و تجهیز همه‌جانبه جهان استکباری با همه توان، نشان می‌دهد حضور انقلاب اسلامی در این تاریخ موجب شده تا تمام هویت رقیب انقلاب اسلامی تهدید شود و برای بازگشت به آنچه از دست داده است در فکر چنین حمله‌ای بود و با بی‌آبروکردن نظام اسلامی، خواستند آبروی رفته خود را بازگردانند. حال چه نام رقیب انقلاب اسلامی را مدرنیته به معنای سکولاریسم بگذارید و چه تحجر و ارتجاع در سیمای وهابیت، و یا جریان روشنفکری مدرن حاضر در جامعه ایران که ناراحت است چرا نتوانسته مانند قبل از انقلاب به میدان بیاید و جریان امور را تماماً در دست بگیرد.

ما با سه جریان روبه‌رو هستیم: جریان «جهان مدرن» و «جهان استکبار» و «ارتجاع» و مقابله آن‌ها با انقلاب اسلامی قابل فهم است و در همین رابطه جواب این سؤال روشن می‌شود چرا جریان روشنفکری امثال آقای سید جواد طباطبایی در کنار دشمن قرار می‌گیرد، قرارگرفتن در کنار دشمنانی، که در این مورد آبروی فرهنگ و خرد ایرانی را نشانه گرفته بودند و سعی داشتند با بزرگنمایی بعضی از حرکات افراد فریب‌خورده یا مزدور، چهره ایران در جهان را چهره‌ای زشت نشان دهند؟ در آن حد که حتی نوام چامسکی که مواضع ضد امپریالیستی‌اش مشهور است با این جریان همراهی کرد. دشمنان ما گمان کردند با جریان‌هایی که به راه انداختند و به کمک امپراطوری رسانه که در اختیار دارند عملاً هیچ آبرویی از ایران انقلابی که ذهن بسیاری از متفکران را به خود جلب کرده؛ نمی‌ماند. بر همین اساس رسانه‌های دنیا با دروغ‌های خود خواستند ایران را بدتر از اسرائیل کودکش جلوه دهند و این‌جا است که رژیم صهیونیستی هم در این انتقام‌گیری بسیار تلاش کرد، همان‌طور که آل‌سعود هم به گمان خود از ایران انتقام گرفت، همراه با بعضی

از گروه‌های به اصطلاح روشنفکر داخلی، در آن حدّ که ملاحظه می‌کردند در فضای رسانه‌ای به دروغ همه چیز این ملت زیر سؤال می‌رود ولی برایشان اهمیت نداشت و سکوت کردند زیرا همه دست در دست هم داده بودند تا از ایرانی که جهان دیگری غیر از جهان استکباری مدرن را مدّ نظرها آورده، انتقام بگیرند. چرا که راه‌های دیگر مقابله با انقلاب اسلامی شکست خورده بود.

تصور بنده آن است که اگر در این موضوع بحث را در محدوده یک حرکت سیاسی مدّ نظر آوریم، مطلب گم می‌شود. زیرا اتفاقات اخیر رقابت دو «فکر» بود، فکری که بر مدرنیته با همان روحیه سکولاریته‌اش تأکید داشت و دارد و فکری که برای بشر امروز حرف دارد و متوجه است بشر جدید در عین جهانی‌بودن بر هویت قدسی خود تأکید دارد.

از نمونه‌هایی که می‌توان متوجه شد جهان مدرن دیگر به‌کلی در مقابل انقلاب اسلامی و نظام اسلامی حرف ندارد، موضع‌گیری‌های اخیر شبکه خبری BBC را می‌توانید در نظر بگیرید که در اتفاقات اخیر تنها چیزی که نبود، رسانه خبری نبود، به راحتی دروغ می‌گفت و تهمت می‌زد. در حالی‌که در گذشته سعی می‌کرد به ظاهر هم که شده رسالت رسانه‌ای خود را حفظ کند. ایران اینترنشنال از ابتدا یک رسانه ورشکسته بود، اما BBC چرا در مسیر ایران اینترنشنال قرار گرفت و این همان صورت انتقامی است که در همه ابعاد آن به صحنه آمد و باید به ریشه و انگیزه این انتقام و کینه‌ورزی فکر کرد. آیا اینان نگران حضور مؤثر انقلاب اسلامی و ایران انقلابی در نظم جدید جهان نیستند؟

سوره: فرمودید این جریان بنا دارد انتقام بگیرد، آن‌هم به هر قیمتی، حتی به قیمت نابودکردن حیثیت خودش، و این نکته مهمی است. گویا این همان نزدیکشدن به انتهای سرنوشتی است که هر جریان باطلی به هر نوعی که باشد با آن روبه‌رو می‌شود. مثل کاری که فرعون در تعقیب حضرت موسی «علیه السلام» و یاران آن حضرت داشت، بدون آن‌که بداند به سوی غرقشدن خود در رود نیل می‌رود. آیا در همین رابطه است که اشاره کردید این جریان نشان می‌دهد چیزی به نام حکومت مدّ نظر ندارد؟

استاد: به نظر بنده همین‌طور است. ملاحظه می‌کنید که بازاریان و مغازه‌داران را تهدید می‌کنند که اگر آن‌ها همراهی نکنند، مغازه‌های آنان را آتش می‌زنند و معلوم است به این صورت که نمی‌توان حکومت کرد. اگر می‌خواستند حکومت کنند توصیه می‌کردند با ما همراهی کنید تا این رژیم را سرنگون کنیم، تا مردم احساس کنند در رژیم آینده هم جایی دارند. معلوم است که این‌ها برای جایگاه خود در آینده این کشور فکری نکرده‌اند وگرنه هرکس باشد اگر بخواهد در آینده این کشور جایی در کنار مردم داشته باشد مردم را دعوت به همراهی می‌کند و نه آن‌که آن‌ها را تهدیدکنند تا با آن‌ها همراهی کنند. به این دلیل می‌توان گفت این جریان مأمور نظام استکباری است تا در پرتو روح استکباری خود از نظام اسلامی انتقام بگیرد، حتی به قیمت از دست‌دادن هر آنچه تا حال به دست آورده، درست مانند کاری که شیطان با استکبار خود با خود کرد و به تعبیر امیرالمؤمنین «علیه السلام» شش هزار سال عبادت خود را آتش زد و از درگاه الهی رانده شد.

سوره: وقتی نظام استکباری آبروی خود را در این ماجرا خرج می‌کند و از دست می‌دهد، پس از آن از آن چه طریقی می‌خواهد هدفش را که به زانو درآوردن رقیب است، دنبال کند؟

استاد: معلوم است که خودشان هم نمی‌دانند در این نوع موضع‌گیری‌ها چه بر سر خود می‌آورند؟ تصور سال‌های گذشته‌شان این بود که می‌توانند ما را بایکوت کنند و با این نیت جنگ را و سپس تحریم‌ها را علیه ما راه انداختند و بر اساس فکر و فرهنگ خود حساب پیروزی می‌کردند. در این سال‌ها به خصوص در این اتفاقات اخیر امید داشتند و تصور می‌کردند فضای فرهنگی و رسانه‌ای‌شان قدرت آن را دارد که مردم را از آن خود کنند.

سوره: یعنی معتقدید در اتفاقات اخیر به همراهی مردم امید داشتند؟

استاد: همین‌طور است. روزهای اول فکر می‌کردند مردم با آن‌ها همراهی می‌کنند و به همین جهت دست به تخریب نزدند زیرا به کارهای فرهنگی که در بیست سال اخیر روی مردم ما انجام داده بودند، امید داشتند. اگر به کارهایی که به‌خصوص در این سال‌های اخیر از طریق رسانه و ماهواره‌ها جهت تحت تأثیر قرار دادن مردم توجه فرمایید، ملاحظه می‌کنید چگونه کلمات ده سال گذشته آن‌ها اقلأً روحیه اعتراض به جمهوری اسلامی را به خوبی در آن کلمات نهادینه کرده بودند و به گمان خود حساب کرده بودند توانسته‌اند با فضای نارضایتی که به هر حال در بین مردم هست، کار را به اعتراض عمومی بکشانند، در حالی‌که در این فضا «اعتراض» به عنوان مطالبه حق از نظام، امری طبیعی است، اما آن‌ها تصور می‌کردند از طریق رسانه‌هایی که در اختیار دارند می‌توانند اعتراضات را تبدیل به یک اعتراض عمومی شهری کنند در راستای براندازی نظام ولی در عمل، چنین چیزی واقع نشد و از آن به بعد بود که نفهمیدند دارند چه می‌کنند و موضوع انتقام از جمهوری اسلامی به میان آمد و شما شاهد خشونت‌های آن‌چنانی شدید، و همه جبهه استکبار مجهز شدند به هر صورتی که شده کار جمهوری اسلامی را یکسره کنند و به گفته رهبر معظم انقلاب به یک جنگ ترکیبی دست زدند و حتی تروریسم داعشی را وارد صحنه کردند و عجیب بود با این‌همه سرمایه و جنگ ترکیبی که به راه انداختند به نتیجه‌ای که می‌خواستند نرسیدند و به نظر بنده نباید از این مسئله به صرف این‌که آن‌ها سادگی شکست خوردند، گذشت. در طول ده سال به وسیله رسانه‌های خود و تحریم‌ها و ناکارآمدی داخلی، دامنه نارضایتی را بسیار گسترش دادند. فکر می‌کردند می‌توانند دامنه این نوع نارضایتی‌ها و مخالفتهای را تا مرز براندازی نظام پیش ببرند و واقعاً در تصورات خود و طرفداران‌شان تا اینجا کار جلو رفته بود، اما یکبارہ متوجه شدند مردم در براندازی با آن‌ها همراهی نکردند.

همان‌طور که اکثر خانم‌ها همین حجاب عرفی را خودشان قبول دارند. اکثر مردم در عین اعتراض به کم‌کاری‌ها و ناکارآمدی‌ها، جمهوری اسلامی را قبول دارند و چون دشمنان نظام دیدند نمی‌توانند به آن صورت که تصور می‌کردند مقابل نظام اسلامی جهت براندازی آن نظام بایستند، با عصبانیت تمام هرکاری از دست‌شان برآمد را انجام دادند و عملاً آن مقابله تبدیل به خودکشی شد تا به قیمت بی‌حیثیت‌کردن خودشان هم که شده از رقیب انتقام بگیرند. پدیده انتقام امر عجیبی است و حکایتی است از عدم پیروزی آن‌ها، و این غیر از آن است که زحمات و مشکلاتی برای ما ایجاد نکرده باشند،

زحماتی که رفع آن هم ساده نیست. بحث در ناکامی دشمن است نسبت به اهدافی که داشت.

در فضای مدیریتکردن اعتراضهای مردمی، بعضاً از زبان مردم مطالباتی را مطرح می‌کردند که در هیچ جای دنیا عملی نیست و از این جهت به ما ضربه زدند. ولی بنای آن‌ها آن بود که با این اهرم و مطالبات توهمی براندازی نظام را کلید بزنند. البته شکست خوردند ولی در این‌که این میزان معترض برای نظام درست کردند، موفق شدند آن هم در دل آن اعتراضها، به زبان آوردن سخنان و شعارهایی که ابداً شأن ملت ایران نبود.

سوره: وقتی می‌فرمایید بنا دارند از ما انتقام بگیرند و عملاً در این انتقام‌گیری به ما ضربه خواهند زد، حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه آن ضربه بر پیکر ما می‌نشیند؟ چنین رویکردی از طرف مقابل چه تأثیری در جبهه ما می‌گذارد و ما از کدام نقطه باید احساس خطر کنیم؟

استاد: نظر بنده آن است که به ظاهر و به گمان خودشان، ضربه‌ای که می‌توانستند بزنند، زدند و البته نسبت به گسستی که بین عده‌ای از جوانان با نظام پیش آمد نباید بی‌تفاوت بود و در کنار این مشکل، موضوع ناامنی‌هایی که با تخریبها و به شهادت‌رساندن نیروهای انقلاب پیش آوردند، امر ساده‌ای نیست، ولی آنچه پیش آمد نسبت به خسارتی که دشمنان به هویت خود وارد کردند، قابل مقایسه نیست. شبیه کاری بود که صدام حسین از یک طرف با ما کرد و از طرف دیگر با خودش کرد و از این جهت رهبر معظم انقلاب با نظر به طمع‌ی که دشمن داشت، فرمودند: «ملت ایران واقعاً بر دهان دشمن زد». دشمنان ما تا دیروز گمان می‌کردند می‌توانند کارهایی در راستای نارضایتی‌های مردم پیش آورند تا آنجایی که آن نارضایتی را به کودتا تبدیل کنند، و با تصویری که از دولت آقای روحانی داشتند، امید چنین کاری برایشان بود، ولی مسیر شخصیتی آقای رئیسی کاملاً متفاوت است. این دولت هیچ‌گاه بنا ندارد آرزوهای خیالی که جهان مدرن با دست کاری ذهن‌ها مقابل ما گذاشته است را برآورده کند که بیشتر مربوط به طبقه اشراف است، اما می‌تواند کاری کند که مردم رویهمرفته «احساس زندگی» کنند. دشمن خواست از طریق نارضایتی‌ها کار را تا براندازی نظام جلو ببرد، ولی وقتی براندازی رخ نداد دست به دروغ‌هایی زدند که شأن رسانه‌های آن‌ها نبود و عملاً اعتماد مردم رویهمرفته از رسانه‌های آن‌ها تقلیل پیدا کرد و با تشویق اغتشاش‌گرها به خشونت، رابطه مردم با رسانه‌های طرفدار اغتشاش‌گرها به هم خورد. در همین رابطه است که عرض شد اشتباه کردند و ضربه‌ای که در راستای انتقام بنا داشتند به ما وارد کنند عملاً به ضرر خودشان تمام شد. زیرا این نظام با هویت خود در ذات خود متذکر ابعاد فطری انسان‌ها می‌باشد و از این جهت این نظام در تاریخ این جهان می‌ماند، هرچند این بدان معنا نیست که می‌تواند تمام مشکلات را حل کند.

سوره: تحلیلی وجود دارد که توسط آقای دکتر حسین کچوئیان نیز مطرح شد مبنی بر این‌که نظام ما هسته سختی دارد. هسته سختی که ممکن است لایه‌های مختلفی داشته باشد ولی در کلیت‌اش آن هسته سخت، مردم و ایمان مردم است و همین امر این انقلاب را نگه داشته است. این تحلیل می‌گوید فحاشی‌ها و خشونت‌های رسمیت‌یافته برای این است که برخی از متدینین را به این نتیجه برساند که حکومت دینی باعث شده اخلاق و دین مردم از دست برود. در واقع هدف این بد اخلاقی‌ها

کاستن از هسته سخت نظام است و اینکه ایده حکومت دینی جواب نداده، جنابعالی چقدر با این تحلیل همراه هستید؟

استاد: حقیقتاً هسته سخت مرکزی، مردم هستند و این مردم با بصیرت خود به درستی امید به آینده این نظام دارند، مردمی که حس می‌کنند می‌توانند در این نظام جواب آنچه را که می‌خواهند تا حدی که ممکن است بگیرند. ما چند نوع مردم داریم. مردم متدینی که حتی اگر نان شب هم نداشته باشند برای رضای خدا پای این نظام می‌ایستند و عده‌ای از روشنفکران هم تا حدی پای این نظام هستند تا به قول خودشان ایران، ایرانستان و تکه‌پاره نشود. اما آنچه این نظام را بر بنیان‌هایش نگه داشته و نگه می‌دارد؛ مردمی هستند که حقیقتاً می‌توان آن‌ها را انسان‌های آگاه به زمان و متفکر نامید. بنده از آقای دکتر کچوئیان تشکر می‌کنم که این مسئله را به خوبی تبیین کردند مبنی بر آن‌که آن‌هایی که در صحنه‌های مختلف انقلاب حاضر می‌شوند، متفکران متفکرند و نه مقلدان احساساتی. این مردم اهل فکر و آگاه به زمان‌اند ولی بنا نیست مانند به اصطلاح روشنفکران فکر کنند. بنده اصلی مردم ما که پای انقلاب ایستاده‌اند، به خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی در جهان هستند.

بنده عرایضی داشتم تحت عنوان «شهدا، متفکرترین مردم روزگار خود». به اعتبار این‌که آن‌ها آینده انقلاب را به خوبی می‌فهمیدند و مردم ما در همین رابطه به عنوان هسته سخت نظام، آینده انقلاب را خوب درک می‌کنند. آینده این انقلاب، حقیقتاً و دقیقاً آن چیزی است که رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله‌تعالی» در روزهای آخر ماه رمضان با دانشجویان مطرح کردند و فرمودند:

«توصیه اول من پرهیز از انفعال و ناامیدی است؛ مواظب باشید؛ یعنی مواظب خودتان باشید، مواظب دلتان باشید، مواظب باشید دچار انفعال نشوید، دچار ناامیدی نشوید. شما باید کانون تزییق امید به بخش‌های دیگر باشید... مواظب باشید به افق پشت نکنید، به قلّه پشت نکنید، همیشه به سمت قلّه و به

سمت افق روشن حرکت کنید.» (1401/2/11)

می‌توان گفت این سخنان، راست‌ترین سخن در این تاریخ و در این زمانه است، از آن جهت که می‌فهمیم این انقلاب آینده دارد. در این موضوع هم افراد را به سه دسته تقسیم می‌کنیم:

عده‌ای که اساساً فهمی از آینده ندارند و هنوز در تاریخ گذشته زندگی می‌کنند. به گفته آقای دکتر رضا داوری تا دویستسال پیش چیزی به نام آینده در ذهن و فکر مردم معنی نمی‌داد. آینده به معنایی که در این زمانه مطرح است در جهان مدرن به میدان آمد ولی عده‌ای هنوز در این جهان حاضر نیستند تا آینده به این معنا را مد نظر داشته باشند.

عده‌ای هم هستند که آینده را می‌فهمند و تصویری از آینده را در ذهن خود شکل داده‌اند ولی آنچه آنان دنبال می‌کنند ابداً در این نظام اسلامی نمی‌تواند محقق شود. حال آیا آنچه این افراد در ذهن خود دارند در دنیای مدرن قابل تحقق هست و یا در آنجا نسبت به تحقق آن امور ناامید هستند و آرزوی آن را هم ندارند. به نظر بنده متفکران جامعه ما به خوبی می‌دانند تنگناهایی در جامعه و در تاریخ ما وجود دارد که به راحتی برطرف نمی‌شود ولی در عین حال می‌دانند آینده‌ای که از این تنگناها عبور می‌کنیم را در همین تاریخ و انقلاب باید جستجو کرد و بنده مردم متدین خودمان را از

این جهت متفکرترین انسان‌ها می‌دانم. فرق این مردم با روشنفکران غربزده آن است که آن‌ها تصورات ذهنی و فانتزی دارند، بدون آن‌که متوجه تنگناهای تاریخی ما باشند. به گفته آقای دکتر داوری متفکر کسی هست که بفهمد امکانی در هر تاریخ داریم. که به نظر می‌آید امکانی که استاد می‌فرمایند همان امکانی است که ذات انقلاب اسلامی می‌تواند به فعلیت برساند و تنها آن امکان مربوط به مردم ما است. آیا اقتضای تفکر جز این است که مردم ما دارند؟ شهدا از آن جهت متفکران تاریخ ما هستند که می‌دانستند با انقلاب اسلامی چه امکاناتی برای ما پیش آمده و با نظر به مجاهده‌ای که شهدا به ظهور آوردند، می‌توانیم اهداف مد نظرمان را در این تاریخ به فعلیت برسانیم.

جریان‌های مقابل انقلاب اسلامی در سال 1400 و در جریان انتخابات مربوط به ریاست جمهوری، ابتدا می‌خواستند انتخابات را تحریم کنند، زیرا تصور می‌کردند آن‌قدر زیاد هستند که می‌توانند انتخابات را تحریم و نظام را منفعّل نمایند و لذا اصرار داشتند که مردم پای صندوق رأی نیایند و یا اگر آمدند بیشتر، رأی سفید بدهند. تصور می‌کردند می‌توانند انتخابات را تحریم کنند و وقتی درصد کمی جهت رأی دادن پای صندوق بروند نتیجه این می‌شود که رژیم مشروعیت ندارد. اما وقتی متوجه شدند طرح آن‌ها عملی نیست، نامزدهای خود را آوردند و تازه معلوم شد چه جایگاهی نزد مردم دارند و معلوم شد مردم فریب نقشه‌های آن‌ها را نمی‌خورند. و از این جهت عرض می‌شود مردم در فضای رسانه‌ای به آن شکل که دنیای رسانه طمع کرد، حاضر نیستند و خود را در جای دیگری تعریف کرده‌اند. بعضی از صاحب‌نظران غربی معتقدند تعداد افرادی که پای صحبت‌های آقای خامنه‌ای با تمام وجود می‌ایستند حداقل ده میلیون نفر هستند. البته متوجه هستید این تعداد فرد فعال و ایستاده پای کار یک نظام بسیار قابل توجه است، و با این‌همه باید در رابطه با افرادی که نسبت به آینده نظام اسلامی ناامید هستند، فکر کرد.

بنده یکی از وظایف خود را این می‌دانم که روشن کنم آن چیزی که مردم به دنبال آن هستند تنها با حضور در نظام اسلامی قابل حصول است، مگر آرزوهای فانتزی و اشرافی که ربطی به ذات انقلاب و حضور تاریخی آن ندارد.

سوره: به نظر شما جامعه می‌تواند این را درک کند؟

استاد: فکر می‌کنم درصد خوبی از مردم این نکته را درک می‌کنند که در ذات انقلاب اسلامی آن نوع زندگی که حقیقتاً زندگی به حساب آید، نهفته است.

سوره: در واقع نظر جناب‌عالی این است که مردم متوجه‌اند می‌توانند خود را در بستر همین مطالبات منطقی که مطابق فرهنگ آنها هست، محقق کنند و از این جهت آینده‌ای برای این نظام متصور هستند و خود را در آینده نظام شریک می‌دانند.

استاد: به نظر بنده همین‌طور است. وقتی با مردم کوچه و بازار زندگی کنیم همین نکته را در افق شخصیت مردم ملاحظه خواهید کرد و از آن طرف جریان‌هایی که هیچ آینده‌ای در افق تاریخی ایران و انقلاب اسلامی نمی‌بینند، خود را به بلای «اکنون‌زدگی» گرفتار می‌کنند! البته ما وظیفه داریم با تبیین خود تلاش کنیم آنان در این مرداب‌ها گرفتار نشوند، نظام اسلامی در جای خود محکم و استوار و پایدار است. بنده نگران گرفتاری‌های فکری این افراد

هستم که ناخودآگاه با انواع ناامیدی زندگی خود را به پوچی و بی‌ثمری تبدیل می‌کنند.

سوره: شما مدت‌ها است که گفتار انتقادی نسبت به غرب را دنبال می‌کنید. مدتی بود که ادبیات «پرسش از غرب» در کشور ما رواج یافت ولی دوباره کم‌رنگ شده. وقتی آن ادبیات را بازخوانی می‌کنیم، شاهد آن‌هایی هستیم که زمانی آموزگار نقد غرب و مدرنیته برای ما بوده‌اند ولی در بزنگاه‌ها که باید متذکر غربزدگی باشند، ناگهان می‌بینیم که عملاً طبق جریان‌های غربزده موضع‌گیری و تحلیل می‌کنند، به آن صورت که ناامیدی در آن‌ها وجود دارد. علت این امر چیست؟

استاد: نکته خوبی است. از جریان‌هایی که محدوده نقد غرب آن‌ها در حد نگرانی از محیط زیست است که بگذریم، مثل احزاب به اصطلاح سبز، متفکران واقعی داریم که متوجه روحی هستند که غرب گرفتار آن است و انسان در روح مدرنیته فاقد معنا می‌شود و گرفتار نیست‌انگاری می‌گردد که نمونه شاخص آن جناب مارتین هایدگر است. آنچه هایدگر را هایدگر کرده، توجه عمیق او است به حضور انسان در امور قدسی، به طوری که گادامر نزدیکترین شاگرد او می‌گوید: همه فکر هایدگر، خدا بود و در همین رابطه مرحوم دکتر احمد فردید با نظر به انقلاب اسلامی معتقد است انقلاب اسلامی از جهتی همانی است که هایدگر در تفکر آمادگری و انتظار به دنبال آن بود. این‌جا است که انسان تعجب می‌کند چگونه عده‌ای خود را در فضای فکری هایدگر می‌دانند ولی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نیستند. گویا این افراد به جای تأمل و تفکر نسبت به اندیشه هایدگر بیشتر سخنان او را حفظ کرده‌اند تا درس بدهند، منتقدین غرب اگر مثل مرحوم فردید، هایدگر را می‌فهمیدند، همان‌طور که مرحوم فردید نظر داشت، آن‌ها هم می‌گفتند ای کاش هایدگر زنده بود تا آنچه را که منتظر بود به عنوان فلسفه آمادگر در انقلاب آقای خمینی می‌دید. مرحوم دکتر احمد فردید، هایدگری را می‌فهمد که می‌گوید باید خدایی بیاید و کاری کند.

ما با نقادانی نسبت به غرب روبه‌رو هستیم که غرب را نقد می‌کنند ولی از خود نمی‌پرسند چه چیزی می‌تواند جایگزین آن شود؟ آیا آن خدایی که هایدگر به دنبال او بود، همان خدای امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نیست؟ خدایی که موجب اشراق حقیقت است در تاریخ. همان خدایی که امام خمینی با نظر به اراده او می‌فرماید: «این قرن، قرن نابودی ابر قدرت‌ها است». این خدا، دیگر خدای مدرسه نیست، خدایی است که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در میخانه یافتند آن‌جا که می‌فرماید:

بگذارید که از میکده یادی بکنم
که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

خدایی که در تاریخ انقلاب اسلامی حاضر است و حضرت امام متوجه اراده او شد و سعی نمود با اراده الهی در این تاریخ هماهنگ شود. نماز شبها و عبادات حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» همه عاملی بودند تا اراده الهی را بهتر و بهتر درک کنند. بنده درک اراده الهی در این تاریخ را همان اشراقی می‌دانم که بر قلب امام تجلی کرد و منجر به تحقق انقلاب اسلامی از طریق ایشان شد. بنابراین نقد غرب به معنای حقیقی عبارت است از عبور از تنگناهایی که فرهنگ غربی برای بشر ایجاد کرده به سوی معنابخشی به انسان بدون عبور از خرد مدرن.

بنده منتقدین به غرب را آدم‌های محترمی می‌دانم ولی برایم سؤال است چگونه متوجه نیستند اگر در نقد غرب به وجه قدسی انسانی که از آن غفلت شده، برنگردیم، از غرب سکولار نمی‌توانیم بیرون رویم. درست است که ما در جهان غرب هستیم و غرب، همه جهان شده است. ولی این غرب در موقعیت امروزی‌اش امر مهمی را از دست داده و باید انسان به آن برگردد و آن به تعبیر هایدگر غفلت از «شاعرانگی» یا حضور در امر معنوی است. آیا نباید از خود بپرسیم برای رفع این غفلت چه باید کرد؟ در حالی‌که باید به ادامه مدرنیته فکر کرد و نه برگشت به گذشته، همان‌طور که انقلاب اسلامی هیچ‌گاه نمی‌تواند به قبل از سال 57 بازگردد. زیرا این انقلاب آغاز تاریخ دیگری است و اگر از بعضی جهات، انقلاب اسلامی هم گرفتار رانت و تنگناهای تحجر و روشنفکری سکولار شده، ولی از آن جهت که آغاز یک تاریخ است از این نوع تنگناها عبور می‌کند زیرا روح و ذات انقلاب این توان را دارد که از این مشکلات عبور کند همان‌طور که تاریخی با مدرنیته آغاز شد و بنا بود در دل آن تاریخ انسانی طلوع کند که دیگر انسان قرون وسطی نباشد، انسان قرون وسطایی که خداوند را برای خود به عنوان یک باور، «اُبژه» کرده بود. در حالی‌که ظرفیت بشر بیش از آن بود، ظرفیتی که می‌توانست خدا را در جان خود حاضر بیابد. از قرن پنجم تا قرن پانزده، مسیحیت با خدایی زندگی می‌کرد که تنها به آن باور داشت، اما آرام آرام بشر در حال بازبینی خود برآمد و به هستی خود نظر نمود و به جهانی نظر کرد که آن جهان باید نزد خودش باشد و شما امروز چنین روحیه‌ای را در انسان‌های این تاریخ، به‌خصوص در جوانان ملاحظه می‌کنید که در دینداری خود به حضوری عمیق‌تر نظر دارند که در عین حضور در جهان مدرن و در عین تأکید بر آزادی خود، می‌توانند به نوع دیگری از دینداری نظر داشته باشند که بسی متعالی‌تر است. برای بشر امروز به‌خصوص برای جوان، آزادی همه چیز او است و هرگز نباید به نام دین آزادی و انتخاب او را بگیریم ولی می‌توانیم در آزادی و انتخاب او، بهترین انتخاب را مد نظر او قرار دهیم که همان حضور در معنویت آخرالزمانی است و ما معتقدیم انقلاب اسلامی همان بستری است که در آن بستر بشر جدید می‌تواند به نهایی‌ترین انتخاب نزدیک شود.

در ابتدای رنسانس بشر غربی احساس کرد می‌خواهد چیزی غیر از بشر قرون وسطی باشد ولی هرگز بنا نداشت بی‌دین باشد و روش پروتستانتیسم را جهت دینداری خود انتخاب کرد که یک نوع اعتراض به دینداری قرون وسطی یعنی کاتولیک است. ولی بشر غربی به هر بهانه‌ای در ادامه حضور تاریخی خود با سیطره کمیّت و نفس اماره گرفتار یک نوع سکولاریسم شد، همان‌طور که در رجوع به طبیعت گرفتار گشتل گشت که هایدگر در مقاله «پرسش از تکنولوژی» از آن سخن می‌گوید. می‌توان گفت همان‌طور که در عقل تکنیکی گشتل با تبدیل طبیعت به منبع انرژی به میان آمد و منجر به تخریب طبیعت شد، روحیه خودبینی و کمیّت‌گرایی بر روح بشر غربی حاکم شد و بشری که می‌خواست بزرگتر از بشر قرون وسطی باشد، تبدیل به بشری شد که در دو جنگ جهانی میلیون‌ها نفر از خود را به قتل رساندند.

بشر حاضر در قرون وسطی طوری خود را تعریف کرده بود که صبحگاهان به صحرا می‌رفت و شب‌هنگام به خانه برمی‌گشت و یکشنبه‌ها به کلیسا می‌رفت. ولی بشر جدید می‌خواهد بزرگتر از آن باشد که بود. همان‌طور که ملت ما در انقلاب اسلامی می‌خواهد کسی باشد که در

عین حضور در جهان، حضور در سنت قدسی و دینی گذشته اش را نیز از دست ندهد و به همین جهت با رانت‌خواری بعضی از شهروندان و این نحوه اقتصاد که منجر به فاصله طبقاتی می‌شود، نمی‌تواند کنار بیاید و در ذات خود از این تنگناها عبور می‌کند. همان‌طور که می‌توان امید داشت غرب نیز به حضور تاریخی خود برگردد که حضور بشر جدید است با ظرفیت بیشتر در عین معنویت، امری که کانت در قسمت دوم کتاب «عقل محض» مد نظر دارد و می‌گوید: «من جای عقل را محدود کردم، تا جای ایمان باز شود».

سوره: این جمله به چه معنا است؟

استاد: به این معنا است که کانت معتقد است ایمانی فراتر از ایمان عقلی و انتزاعی برای بشر، به‌خصوص بشر جدید نیاز است. ایمانی که انسان باید آن را در درون خود جستجو کند. عرض بنده آن است که چرا نقادان مدرنیته نفهمیدند لازم است در نقد غرب به عنوان مثال در نقد تکنولوژی به برگشت معنا به بشر فکر کنند. چیزی که هایدگر متوجه آن بود و معتقد بود خدایی باید بیاید کاری بکند. خدایی که خدای کلیسا نیست، زیرا بشری متولد شده که می‌خواهد در همه منازل حضور خود هویت قدسی‌اش را احساس کند. سلوک بشر جدید در ذات خود طوری است که می‌خواهد در دل طبیعت هم حضور قدسی داشته باشد.

شایسته است رفقا به طور جداگانه به این نکته توجه کنند که بشر این دوران در طلب تجربه خود می‌باشد آن هم در میدانی که در مواجهه با طبیعت به ظهور می‌آید و آن تجربه «خود» است در انس با حقیقت، ولی در بستر انکشافی که در رابطه با طبیعت برایش ظهور می‌کند. این در جای خود نوعی سلوک به حساب می‌آید که بشر بتواند حقیقت را در مظهری به نام طبیعت بیابد و این چیزی نیست که در این زمانه بتوانیم در جهان نادیده بگیریم و همچنان در تاریخی زندگی کنیم که سالکان، آن حقیقت را بیشتر در تجربیات فردی و درونی خود دنبال می‌کردند که در جای خود امر با ارزش و مهمی بود، ولی باید متوجه بود تاریخ دیگری برای سلوک به میان آمده که در برابر این سلوک در این تاریخ، آن سلوک قبلی حالت انتزاعی به خود گرفته است.

به نظر می‌آید در این رابطه می‌توان به تفاوت سلوک مرحوم سید علی قاضی طباطبایی با سکوک حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فکر کرد. مرحوم قاضی بین خود و خدا و حضور در عالم ملکوت سلوک می‌کنند ولی حضرت امام طوری بنا دارند در عالم حاضر شوند و جامعه را هم بستر به ظهور آوردن خدا قرار دهند که می‌فرمایند: «والله همه اسلام سیاست است». سیاست به همان معنای ورود در امور مردم و حاضر شدن در متن امور اجتماع. آنجا که حضرت امام در مورد جوانان می‌فرمایند:

این جوانان بسیار عزیز در سطح کشورند که ناگهان با یک جهش برق‌آسای معنوی و روحی با دست رحمت حق تعالی از منجلابی که برای آنان با دست پلید استکبار جهانی که از آستین امثال رضا خان و محمد رضا خان و دیگر سرسپردگان غرب یا شرق تهیه دیده بودند، نجات یافته و یک‌شبه ره صد ساله را پیمودند و آنچه عارفان و شاعران عارف پیشه در سالیان دراز آرزوی آن را می‌کردند، اینان ناگهان به دست آوردند و عشق به لقاء الله را از حد شعار به عمل رسانده و آرزوی شهادت را با کردار در جبهه‌های دفاع از اسلام عزیز

به ثبت رساندند و این تحول عظیم معنوی با این سرعت بی‌سابقه را جز به عنایت پروردگار مهربان و عاشق‌پرور نتوان توجیه کرد.

حقیقتاً شهدا ره صدساله را یک‌شبه طی کردند. مشکل نقادان غرب این است که به معنای واقعی در دل نقد غرب حاضر نشدند، برخی از آن‌ها فقط سخنان هایدگر را تنها در حافظه‌شان نگه داشته‌اند، بدون آن‌که نسبت به آن کلمات فکر کنند. از نظر بنده آقای دکتر رضا داوری به یک معنا، هایدگر تاریخ ما هستند بدون آن‌که مقلد هایدگر باشد. مرحوم عباس معارف و مرحوم محمد مددی‌پور و شهید آوینی هم متوجه افق فکری هایدگر بودند و توانستند در آن افق و با نظر به تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شده، خود را بسط و ادامه دهند.

سوره: نظریه غرب‌زدگی یک انکار در خود نهفته دارد. کسی تعریف می‌کرد که خطاب به جریان‌های درگیر غرب گفتم شما چه کسی هستید؟ می‌گفتند یک عده می‌گویند ما غرب‌زده‌ایم. می‌گفت وقتی به این‌ها می‌گویم شما چه هویتی دارید که حالا غرب‌زده هم هستید؟ چیزی نمی‌گویند. مثلاً شما چه چیزی هستید که غرب‌زده‌اید؟ این‌ها یک کلمه نمی‌گویند گفتند ما شیعه دوازده امامی هستیم که حالا غرب‌زده‌ایم!

استاد: لازمه نقد غرب این است که بفهمیم وقتی معتقدیم این غرب با این خصوصیات نباید باشد، چه چیزی باید جایگزین آن شود. نظر ما آن غربی که باید جایگزین این غرب باشد، غربی است که باید در متن خود از نظر به حقیقت و مظهر تاریخی حقیقت غفلت نکند و از این جهت حتی آقای سید حسین نصر و افراد منتسب به اندیشه ایشان هم در تنگنا قرار گرفته‌اند.

سوره: چطور یک نفر مثل آقای دکتر سید حسین نصر می‌تواند سنت‌گرا باشد و از جاویدان خرد و «حکمت خالده» سخن بگوید و در عین حال با مرکز تجدد که آمریکا باشد، آن هم در کاخ سفید با رئیس‌جمهور آمریکا عکس بگیرد؟

استاد: تحلیل بنده این است که این نحوه خردی که آقایان سنت‌گراها دنبال می‌کنند، بیرون از گردونه حاکمیت استکبار نیست. گویا آقایان به این نتیجه رسیده‌اند که امکان ندارد از سلطه جهان استکباری بیرون بیایند و به جای مقابله با آن سعی کرده‌اند در حاشیه جهان استکبار حیات دینی و معنوی خود را دنبال کنند. در حالی‌که به نظر می‌آید انسان با این نحوه حضور از نیهیلیسم دوران نجات نمی‌یابد. زیرا جهت عبور از نیهیلیسم باید در افقی قدسی به مقابله با استکبار مبادرت کرد. در این نوع حضور است که در کنار حاج قاسم سلیمانی «احساس بودن» می‌کنیم. البته از کتاب‌های آقای دکتر سید حسین نصر در رابطه با نقد مدرنیته نباید غفلت کرد ولی برای عبور از نیستان‌گاری این دوران مقابله با استکبار و گفتن «مرگ بر آمریکا» ضروری است، در هر حد و اندازه‌ای که ممکن است و در این رابطه باید به امکاناتی نظر کرد که نظام اسلامی برای چنین حضوری فراهم کرده است.

سوره: به نظر می‌آید این حضوری که شما می‌فرمایید همان حضوری است که مردم آن را می‌فهمند و در متن آن احساس زندگی‌کردن دارند.

استاد: بله همین طور است.

سوره: حال سؤال این است که این زندگی چیست؟ از آن جهت که «زندگی» یکی از شعارهای همین جریانی بود که به گفته شما می‌خواست از انقلاب اسلامی انتقام بگیرد.

استاد: اگر متوجه باشیم بشر امروز چنانچه با توجه به ابعاد اجتماعی‌اش در امور سیاسی آن هم با هویت قدسی ورود نکند، هر جا که باشد در نیستانگاری است. باید از خود بپرسیم این «زندگی» که در شعار «زن، زندگی، آزادی» مد نظر است، آیا نظری به سعادت انسان و وارستگی او دارد تا از پوچی دوران رها شود؟ نیچه متفکری بسیار هوشیار است که بعد از کانت و بعد از موضوع سوپژه شدن انسان نزد خود، متوجه شد این امر به خودی خود ممکن است به خودبنیادی انسان کشیده شود و با توجه به این امر متوجه شد این بشر که جز در پیش خودش جای دیگری نیست، عملاً گرفتار نیستانگاری یا نیهیلیسم می‌شود و امثال هایدگر بعد از نیچه سخنان او را جمع‌بندی کردند و با دقت بیشتر متوجه نیستانگاری و راه‌های برون‌رفت از آن شدند. شاید بتوان گفت علت بحران روحی که نیچه در سال‌های آخر عمر گرفتار آن شد به جهت روبه‌رو شدن با آینده تاریکی بود که در غرب مشاهده می‌کرد و در همین رابطه وقوع جنگ جهانی را پیش‌بینی کرد. آری! اگر متوجه انسان‌های وارسته‌ای مانند امیرالمؤمنین «علیه السلام» می‌شد و به حضور نهایی حضرت مهدی «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» فکر می‌کرد شاید گرفتار آن بحران نمی‌شد.

به نظر می‌آید بشر امروز اگر در یک هویت قدسی، مقابل استکبار قرار نگیرد، هر جایی که باشد جهان‌اش جهان نیچه‌ای می‌شود با آن‌همه پوچی. اگر مذهبی هستید و تلاش دارید از پوچی فرار کنید و اگر روشنفکر هستید و متوجه هستید باید از پوچی و نیستانگاری عبور کنید، هیچ‌کدام از مسیرهای معمولی که عملاً در بستر به رسمیت‌شناختن نظام استکباری قرار دارند، راه چاره‌ای برای عبور از نیستانگاری نیست. نباید خود را فریب بدهیم، حتی در پوشش عبادات طولانی برای عدم درک زهر نیستانگاری. اگر امیرالمؤمنین «علیه السلام» هر شب هزار رکعت نماز می‌خواندند برای آن بود تا در افقی که باید در آن حاضر شوند، هرچه بیشتر حاضر شوند و این غیر از عباداتی است که انسان را از درک پوچی دوران غافل کند و به فکر چاره‌ای نباشد.

بحمدلله شاهد جوانان متدینی هستیم که در مقابل جریان استکبار حاضر می‌شوند. این نوع حضور، خود به خود نوعی سلوک است و معنابخشیدن به زندگی و در همین رابطه عرض شد اگر امروز مرحوم آقای سید علی آقای قاضی زنده بودند در جایگاهی در این تاریخ حاضر می‌شدند که مرحوم شهید چمران حاضر شد. همان‌طور که اگر شهید چمران در زمانی بود که مرحوم قاضی بودند، او در جایگاهی قرار می‌گرفت که مرحوم قاضی قرار داشتند زیرا هر دو در زمانه خود به دنبال حقیقت بودند.

سوره: یک تحلیل در مورد اتفاقات اخیر این است که آنچه در این مدت در خیابان شاهدش بودیم، در اثر احساس بی‌آیندگی بود و افراد حاضر در صحنه بیشتر در موقعیت تعیین تکلیف آینده خود بودند که همان نوجوانان و جوانان باشند. چرا که این افراد با یک بحران تصمیم در باره آینده خود مواجه هستند. یعنی اگر افقی پیش رو نباشد این افراد درکش می‌کنند، اگر هم وجود داشته باشد، باز هم این افراد متوجه‌اش می‌شوند. در واقع این تحلیل می‌گوید چون جمهوری اسلامی نتوانسته آینده‌ای پیش چشم این‌ها ترسیم کند، خشونت تولید شده است. این تحلیل، موضوع را به آرایش جمهوری اسلامی برمی‌گرداند. به این معنا که جمهوری اسلامی تکلیف را مشخص نمی‌کند که آیا در صحنه جهانی برای به دست‌آوردن چیزی می‌جنگد یا مشغول

سیاست‌بازی و مذاکره و معامله است. به عبارتی چون آرایش شفافی وجود ندارد، افق روشنی هم شکل نمی‌گیرد. شما اشاره کردید که احساس زندگی و معناداشتن با قرارگرفتن انسان تحت یک حقیقت قدسی حاصل می‌شود. اگر این‌طور است، این تحلیل اخیر که عرض کردم، چه وضعی پیدا می‌کند؟

استاد: در این شکی نیست که انسان در تاریخی که با جهان مدرن پیش آمد احساس بی‌آیندگی می‌کند، و به همین جهت خود را با انواع وسایل سرگرم و مشغول می‌کند و به گفته جناب نظامی: «تا دمی از هوشیاری وا رهد». اما آیا این حرکت اخیر، اعتراضی بود برای این‌که نظام باید خود را در راستای ضعف‌ها و کوتاهی‌هایی که دارد، بازخوانی کند و یا مطابق شعار آن‌ها بحث در براندازی و جایگزینی است؟ در حالی‌که همه متفکران و اهل نظر با همه تفاوتی که دارند معتقد نیستند براندازی با توجه به جریان‌هایی که به کمک استکبار جهانی آن را دنبال می‌کنند، حاصلی جز از میان‌رفتن ایران، به عنوان یک کشور نخواهد بود و حقیقتاً دشمنان ایران به این نتیجه رسیده‌اند تا ایران باشد آن هم با هر عنوان که باشد، آن‌ها در نقشه‌های خود ناکام می‌مانند و چون موفق نشدند عملاً دست به انتحار می‌زنند و جمهوری اسلامی را مقصر می‌دانند. آیا این اعتراض نباید انتقام از خود را دنبال کند؟

اخیراً بنده یادداشتی تحت عنوان «از خود انتقام بگیرید و نه از انقلاب اسلامی»¹ داشتم مبنی بر این‌که ذات این نظام امکان یک نوع بودن را فراهم می‌کند که فرد اگر بخواهد آینده‌ای داشته باشد، آن را در مقابل او قرار می‌دهد، به این معنا که خصوصیات انقلاب اسلامی طوری است که میدان حاج قاسم‌شدن را در جاهای مختلف برای همگان اگر بخواهند انتخاب کنند، فراهم کرده. حال سؤال این است آیا شما می‌توانید در نظام اسلامی با توجه به خیالی‌بودن بسیاری از آن آرمان‌هایی که دنیای مدرن جلوی شما می‌گذارد، با وجود همه تنگناهایی که داریم، حضور داشته باشید و آینده‌ای توأم با حس زندگی در پیش رو احساس کنید؟ نظر بنده این است که آری! می‌توان در نظام اسلامی مزه زندگی را چشید، هرچند به قیمت سختی‌هایی باشد که در بستر این مشکلات باید تحمل کرد، به همان معنایی که در آغاز هر تاریخی با سختی‌هایی روبه‌رو می‌شویم و صبر و ایستادگی و پایداری است که راه را می‌گشاید و خداوند در این رابطه

1- اگر انقلاب اسلامی در آن ابتدا، یعنی در جوانی‌اش کمی سخت‌گیر بود ولی با نمایاندن روحانیت و معنویت هرچه بیشتر خود، کمی نرم و حلیم و رحیم گشت و بیشتر به پدر بزرگی حکیم همانند شد تا به پدری جوان و سخت‌گیر و تا آن‌جا جلو آمد که همانند سینه سراسر مهربان مادر بزرگی شد، پر از زخم و دلسوزی و حکمت که به روشنی و به صورتی همه‌جانبه به مسائل می‌نگرد. چیزی از جنس دوست داشتن همه انسان‌ها، بدون ذره‌ای از خشم، و این امر موجب شد تا هر روز بیشتر از روز بعد مردمان بفهمند انقلاب اسلامی و رهبر دلسوز آن چه می‌گوید. همین امر موجب شد مردمان با همه تبلیغاتی که علیه نظام اسلامی می‌شود، آن نظام را با نظام‌های ظالم دنیای مدرن اشتباه نگیرند. البته باز همچنان گناه از آن‌هایی است که گوش خود را به رسانه‌های دشمنان انقلاب سپرده‌اند و از صدایی که انعکاس جان آن‌ها است غافل‌اند. در چنین افرادی خطا بسیار است و فراموش می‌کنند باید از خود انتقام بگیرند و نه از انقلاب اسلامی و نه از راهی که سراسر به سوی خداپرستی و شوق ایمان است.

این کدام خداوند است که هر روز مهربان‌تر از دیروز در بستر انقلاب اسلامی به سوی بشریت آمده تا انسان‌ها را به بی‌ایمانی نسبت به خدایی دعوت کند که داعشی‌ها به او ایمان دارند؟ چرا بعضی‌ها نمی‌یابند چگونه از خدای انقلاب اسلامی وا مانده‌اند، در هر کجا و در هر لباسی که باشند؟ بگذار تو از نظر داعشی‌ها و متحجرین، بی‌خداترین کس باشی ولی در پیرامون خود از بوی عطری که جوابگوی جان حقیقت‌طلب تو است، غافل نباشی. بوی عطر ایمان شهدا که هم تو را شاد می‌کند و هم غمگین - شاد نسبت به آنچه یافته‌ای و غمگین از آنچه هنوز به سوی تو نیامده - آیا در روی زمین جایی نزدیکتر از مزار شهدا به خود می‌شناسی؟

می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره / 155) ملاحظه کنید در آخر آیه فرمود: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ» یعنی پایداری و ایستادگی‌ها در مسیری که آینده دارد حتماً با نتیجه‌ای همراه است که انسان را راضی می‌کند، به همان معنایی که عرض شد زندگی را به انسان برمی‌گرداند.

سوره: بحث عجیبی را مطرح می‌کنید. انگار در نهایت، امکان رستگاری یا آینده‌داشتن در این نظام وجود دارد.
استاد: حتماً همین‌طور است. البته نه رستگاری صوفیانه. بلکه منظورم زندگی است. در این موضوع هرکسی باید به خود رجوع کند و متوجه میدانی شود که خود او خود را در آن معنا می‌بخشد و ابعاد گوناگون خود را در حال فعلیت‌یافتن احساس می‌کند.

سوره: حقیقتاً همین‌طور است که می‌فرمایید. تجربه نشان داده کسانی که واقعاً این نسبت را با انقلاب اسلامی پیدا کردند و زندگی آن‌ها معنادار شد، نیروهای تعیین‌کننده در انقلاب اسلامی هستند. اوج آن نوع حضور، حضور حاج قاسم بود به عنوان یک جوان روستایی. نیروهایی امثال حاج قاسم را که در حال حاضر هستند و احتمالاً در ساختارها دچار استهلاک می‌شوند، کجا باید پیدا کنیم؟ خصوصاً ما در فضای رسانه‌ای به دنبال یک تیپ خاص از افراد می‌گردیم. نیروهای تعیین‌کننده در انقلاب اسلامی به چه صورت هستند؟ در عرصه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و غیره چگونه باید آنان را پیدا کرد. این سؤال از این وجه برای ما اهمیت دارد که اگر این نیروها را پیدا نکنیم، دچار احساس انسداد و استیصال می‌شویم. اصلاً سؤال دیگر این است که در چه شرایطی به ویژه در جریان تحجر، تئوری‌هایی تحت عنوان بن‌بست، انسداد، استیصال، انحطاط، امتناع و حیرت تولید می‌شود؟ در حالی‌که نظام اسلامی با همه کوتاه‌آمدنش امکان زندگی را در حتی در مقایسه با جهان غرب برای مردم فراهم کرده و به گفته بعضی‌ها که در جریان زندگی در غرب هستند، انسان در کشور ایران بیشتر احساس زندگی و آینده‌داری می‌کند تا در جهان غرب.

استاد: آیا جز این است که هر بن‌بست و انسداد و توقف که برای انسان پیش می‌آید و او گمان می‌کند گرفتار این نوع حالات شده به خاطر این است که خود را در نسبت با حقیقت قرار نمی‌دهد؟ این‌که گفته می‌شود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد» یعنی انسان در معرض ورود به خرمشهر حقیقتی را در مقابل خود می‌یابد. اگر خدا را به عنوان حقیقت همه عالم و همه مظاهر مد نظر داشته باشیم می‌یابیم در هیچ کجای عالم هیچ انسداد و بن‌بستی نیست وقتی زندگی رو به سوی خدا داشته باشد و انسان خود را در جهانی احساس کند که جهان خداوند است. به همان معنایی که در روایتها داریم که رزق هرکسی مقسوم است. یعنی قبل از تولد او تقسیم شده. اگر نظامی را که خدا برای انسان‌ها از قبل ساخته، بپذیریم، بحران‌های این‌چنینی که گمان کنیم گرفتار بن‌بست شده‌ایم، پیش نمی‌آید. باید به سوی حقیقت نظر کرد. در رجوع به حقیقت هیچ چیزی جز آنچه قرار است پیش بیاید، مهم نیست. به عبارتی در این رابطه فقط در آنجایی که باید باشید، حاضر می‌شوید و حقیقت نیز در آن رابطه مقابل شما جلوه می‌کند و امکان ادامه راه را می‌نمایاند. دو چیز در این بین نقش دارند. اول خود فرد، در توجه به نقش آنچه پیش می‌آید، و دیگر جریان‌هایی که باید بستر ظهور و حضور چنین افرادی را فراهم کنند، افرادی که جز در چنین جاهایی نمی‌توانند خودشان باشند.

همان‌طور که حوزه علمیه برای طلبه‌هایی که باید در حوزه باشند مأمّن است.

سوره: پس معتقدید این بن‌بستها نوعی حجاب است که خود ما آن را به وجود آورده ایم؟

استاد: آری! این بن‌بستها به جهت غفلت از حجاب‌هایی است که حقیقت را با جلوه‌های متفاوتی که دارد، می‌پوشانند. حقیقت در نسبت به امکان و آمادگی شما به سوی شما می‌آید. یکی از ابعاد حقیقت، رزاقیت او است که به سوی شما می‌آید، آن‌هم آن‌جایی که جایگاه حقیقی شما است. ممکن است گوشه روستا باشد و ممکن است در مرکز یک شهر بزرگ، مشروط بر آن‌که تصور نکنیم می‌توانیم بر حقیقت حکومت کنیم. مشکل این است که طرف با حقیقت رابطه برقرار نکرده است و انتظار دارد حقیقتاً راهی به سوی او گشوده شود. درست است که خدا همه کاره است، اما او در نسبت با شما و نوع رجوعی که شما با او دارید با شما رابطه برقرار می‌کند. باید از خود پرسید ما در نسبت با خدا و رحمت و اسعه او کجا قرار داریم و او نسبت به جایگاه ما چه نوع رجوعی به ما خواهد داشت؟

سوره: ما در کجاها باید به دنبال نیروهای انقلاب اسلامی بگردیم؟ منظورم کسانی است که در تاریخ انقلاب اسلامی احساس آینده‌دار بودن و احساس زندگی می‌کنند. زندگی به این معنا که آینده را می‌بینند، حتی اگر بر زبان مرسوم متفکران صحبت نکنند. این طیف را به ویژه در جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی در کجاها باید به دنبالشان گشت؟

استاد: این نکته مهمی است و نباید ساده از آن گذشت. زیرا در هر تاریخی که آغاز می‌شود و در هر مرحله از آن تاریخ، انسان‌هایی که مناسب آن تاریخ باشند و وجودشان را آن تاریخ فرا گرفته، در آن تاریخ حاضرند. مهم آن است که ما با کدام چشم به دنبال آن‌ها هستیم؟ عنایت داشته باشید که با چشم دیروز نمی‌توان به دنبال انسان امروز بود. آن داستان را در مثنوی دارید که طرف به دنبال گنج بود، به او الهام شد در بالای فلان تپه برو و تیری در کمان قرار بده و آن تیر را رها کن، هر کجا فرو افتاد محل گنج است. آن فرد همان کار را کرد ولی تا قدرت داشت کمان را کشید تا تیر به دورترین نقطه افتاد و او وقتی آن‌جا را حفر کرد، گنجی نیافت، در شب به او الهام شد:

ای کمان و تیرها بر ساخته صید نزدیک و تو دور انداخته

هرکه دور اندازتر او دورتر وز چنین گنج است او مهجورتر

عرض بنده این است آن افرادی که به دنبالشان هستید، همین نزدیکی‌ها هستند، حتی در خانه خودتان، همین جوانان و نوجوانانی که آماده شنیدن حرف‌های بزرگ و کارهای بزرگ‌اند. عنایت داشته باشید بشر امروز جز آن انسانیتی که نزد خود احساس می‌کند، هیچ چیز دیگری را به صورت جدی مدّ نظر ندارد و در واقع جهان او جهانی است که نزد خود دارد. افرادی مانند هگل که طلبه دانشگاه توپینگر بود، به عنوان یک فرد مذهبی خیلی زود با مسائلی درگیر شده که ما امروز با آن درگیر هستیم. بنده با مسئله انسانیتی که او مدّ نظر دارد، تقریباً همراه هستم و این‌که بشر امروز جز انسانیت چیز دیگری را مدّ نظر ندارد و بدین لحاظ هر انسانی در جهان خودش به‌سر می‌برد در این رابطه می‌توانیم با آموزه‌های دینی خودمان مواجه شویم از آن جهت که در آیه 29 سوره الرّحمن می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ملاحظه می‌کنید که می‌فرماید هرچه در آسمان و زمین است از خدا تقاضاهایی دارند و

بدین معنا شروع کننده اولیه از طرف مخلوقات است بر اساس ظرفیتی که در خود احساس می‌کند، طلب و تقاضای خود را در معرض الطاف الهی قرار می‌دهد و از آنجایی که در ادامه آیه داریم: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» بدین معنا که هر روز و روزگاری خداوند مطابق طلب و تقاضای مخلوقات و از جمله انسان‌ها در شأنی است بعد از شأنی، می‌فهمیم انسان امروز از جهت ظرفیت، غیر از انسان دیروز است زیرا که شأن و الطاف و انوار الهی غیر از شأن دیروزین می‌باشد. در نتیجه در طول تاریخ حضور بشر در نزد خود متفاوت است و با توجه به این امر اگر جهان بشر جدید در پیش خود غیر از جهان بشر گذشته است باید در این رابطه این بشر را درک کنیم متوجه باشیم که نسبت او با جهان به اندازه‌ای است که آن جهان را در نزد خود دارد و نسبت او با سایر انسان را در رابطه با انسانیتی است که در نزد خود احساس می‌کند که همان معنای بودن‌اش می‌باشد و در بستر درک درست همین انسانیت است که انسانیت دیگران را می‌تواند درک کند و در نسبت با بقیه به اندازه‌ای که انسانیت خود را درک می‌کند، همراهی دارد و می‌فهمد و همین‌جاست که با در نظر گرفتن ظرفیت انسان آخرالزمان یا بشر نهایی، می‌فهمیم چه اندازه می‌تواند در خود و در دیگران، خود را گشوده و گسترده یافت و به نظر می‌آید انسان فردایی یا فراانسانی که نیچه تحت عنوان «آبر انسان» طرح می‌کند، می‌تواند از جهتی همین انسان باشد با هویتی قدسی. هایدگر در بعضی موارد آبر انسان نیچه را به عنوان انسان کامل مد نظر می‌آورد.

با توجه به نکات فوق می‌توان به این سؤال فکر کرد که آیا امام زمان «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» را انسانی کامل مد نظر داشته باشیم، یا انسانی مؤمن؟ آیا می‌توان به این نکته فکر کرد که امام زمان «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» انسانی هستند که در ابعاد انسانی کامل‌اند و هر اندازه انسان‌ها در انسانیت خود بیشتر حاضر باشند، نسبت‌شان با آن حضرت بیشتر است؟ و از آنجایی که انسان کامل به اعتبار انسانیت‌شان عین انس با حضرت حق و عین تقوا می‌باشند، پس تقوا و انس با خدا جزء انسانیت انسان‌ها است و در همین نسبت یعنی نسبتی که باید به انسان کامل داشت نظر به رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله»، به عنوان کامل‌ترین انسان داریم و برای حفظ آن نسبت است که شریعت محمدی «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» برای ما مهم می‌شود. زیرا در این رابطه با انسانیت خود بیش از پیش نزدیک می‌شود و جهان خود را در عین انسانی‌کردن، محمدی می‌کنیم. در این رابطه به توصیه حضرت صادق «علیه‌السلام» فکر کنید که می‌فرمایند: «وَ اَنْوَ عِنْدَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ ذُكْرَ اللّٰهِ وَ ذِكْرَ رَسُوْلِ

اللّٰهِ «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» وَ اجْعَلْ وَاحِدًا مِنَ الْاُمَّةِ نَصَبَ عَيْنِكَ» هنگام شروع نماز در ضمیر خود یاد خدا و یاد رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» را پیش آور و سپس یکی از ائمه «علیهم‌السلام» را مد نظر قرار بده. آیا این توصیه حاکی از آن نیست که در نماز خود و یا در سایر عبادات شخصیت اولیاء الهی را مد نظر آوریم و در انسانیت آن‌ها، انسانیت خود را احساس کنیم؟

در رابطه با این سؤال که ما امروز با چه کسانی روبه‌رو هستیم؟ و در چه تاریخی قرار داریم؟ می‌توان گفت خواسته یا ناخواسته در تاریخی هستیم که انسان‌ها جز در پیش خود نیستند و اگر مواجهه ما با آن‌ها انسانی نباشد، اولاً: مواجهه ما مواجهه‌ای است وهمی و غیر

واقعی. ثانیاً: آن‌ها هم با ما مواجهه انسانی نخواهند داشت و عملاً گفتگویی که باید برای درک جهان همدیگر صورت گیرد، صورت نمی‌گیرد.

بنده در باره حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و بشر جدید و جهان جدید، عرایضی تحت عنوان «انقلاب اسلامی و فهم امام خمینی از انسان و جهان مدرن» داشتم.² در آن بحث سعی می‌شود روشن گردد چگونه حضرت امام حقیقتاً انسانی بودند که جهان جدید و بشر جدید را می‌شناختند. در سال 58 با اعضای مجلس خبرگان صحبت‌هایی داشتند مبنی بر آن‌که:

«اکثریت هرچه گفتند، آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر خودشان باشد... ولو عقیده‌تان این است که این مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است، خوب باشد...»³

جملات فوق نشان می‌دهد که حضرت امام متوجه بشری هستند که معنای خود را در آزادی‌اش جستجو می‌کند. لذا توصیه می‌کنند باید برای انتخاب او تا این حد احترام قائل شد.

همه عرض بنده آن است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم در این تاریخ در شرایطی هستیم که می‌توانیم با بقیه انسان‌ها از وجه انسانی آن‌ها گفتگو و صحبت کنیم. با این رویکرد کلیت حضور ما در هر جا که باشیم باید به اعتبار انسانیت انسان‌ها باشد و ابعاد انسانی انسان‌ها را مد نظر قرار دهیم و تصور بنده آن است رهبر معظم انقلاب در همین رابطه برای جوانان در سراسر جهان آن نامه‌ها را نوشتند و انسانیت آن‌ها را مخاطب قرار دادند، این نسبت‌ها نشان می‌دهد که در تاریخ خاصی حاضر هستیم. آیا می‌توان کم‌کم به این نقطه رسید که باید با انسان‌ها در ساحت انسانیت آن‌ها، مواجه شویم و به گستردگی انسانیت انسان‌ها با آن‌ها رابطه برقرار کنیم و در این حالت حضور آخرالزمانی خود را احساس نماییم، با آن نوع یگانگی که هر کدام اگر در غرب عالم باشیم خود را در شرق عالم احساس کنیم؟

سوره: مواجهه با انسانیت انسان‌ها در پرتو توجه به خود منظور است؟

استاد: بله. وقتی در وجود خود، خودم و بودن خود را به عنوان انسان جستجو می‌کنم، می‌یابم فقط به اعتبار انسانیت می‌توانم در نسبت با بقیه حاضر باشم. این‌جا ممکن است تصور شود حالتی و رویکردی سکولار پیش آید. در حالی‌که عرض شد انسانیتی که مد نظر است تنها به اعتبار انتخاب متعالی که می‌کند، ایجاد می‌شود، وگرنه روحیه تکبر حتماً ابعاد انسانیت انسان را به حاشیه می‌برد. وقتی بنده می‌خواهم انسانیت را با شما در میان بگذارم، اگر بر شما کبر بورزم، اولین چیزی که از دست می‌دهم، خودم هستم، به عنوان نسبت خودم با خودم که انسانیت است. پیامبر خدا «صلوات الله علیه و آله» به عنوان نهایی‌ترین انسان، نمادی هستند از انسانیت تا انسان‌ها در نهایت خود، آن حضرت را مد نظر آورند و از این جهت نمی‌توانند نسبت به او بی‌تفاوت باشند، مگر آن‌که نسبت به خود بی‌تفاوت شده باشند. این مرد در حرکات و سکنات خود که همان شریعت محمدی است، نماد بودن من می‌شود و در این حالت شریعت محمدی به عنوان تکلیفی که تحمیلی بر انسان شود، نیست. بلکه راهی است که به عنوان «قَدْ

² - به جزوه «انقلاب اسلامی و فهم امام خمینی از انسان و جهان مدرن» در سایت «نَب المیزان» رجوع شود.

³ - صحیفه امام، جلد 9 ص 304

تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره/256) مطرح می‌گردد تا هرکس خودش راهی که یکی عین گمراهی و پوچی است و دیگری عین هدایت و سعادت است، انتخاب کند، به نظرم تا اینجاها ما برای بشر حرف داریم. ملاحظه می‌کنید که در دل این نوع مباحث، چیزی به نام آزادی نهفته است زیرا بشر امروز که بنده آن را بشر آخرالزمانی می‌دانم، حاضر نیست به هیچ قیمتی آزادی خود را از دست دهد. بخواهید یا نخواهید باید در دل آزادی انسان با انسان مواجه شوید و آزادی حقیقی به معنی نظر به انسانیت خود و دیگران است تا هرکس خودش نحوه بودن خود را، خودش انتخاب کند. در این صورت است که حریم آزادی را حفظ کرده‌ایم و هرکس در انتخاب خود به عنوان انسانیت در میان است.

از حضرت سجاد «علیه السلام» داریم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ «إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ»، خدای عزوجل می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی می‌آیند بسیار عمیق، لذا سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی از سوره حدید را تا «وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فرو فرستاده و هرکه ماورای آن‌ها را خواهد، هلاک گردد. (الکافی، ج 1، ص 91).

بشری که سوره توحید برای او آمده است، بشری است که خدایی را می‌یابد که او «احدی» است که «صمد» است. «احد» است یعنی همه‌جا هست و در عین حال «صمد» است و همه به سوی او می‌باشند. اینجا است که تنها مدرسه و درس برای حضور در این نوع بودن کافی نیست و در همین رابطه می‌توان نظر به غزل مشهور حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» داشت که می‌گویند:

در میخانه گشایید به رویم، شب و روز
مدرسه بیزار شدم
که من از مسجد و از

بشر امروز، مسجد و مدرسه را برای بودن خود کافی نمی‌داند، به دنبال شور و شغف همان ایمانی است که در غزل حضرت امام، نماد آن ایمان، میخانه است، جایی که نسبت انسان با حضرت حق از طریق جانش به میان می‌آید که همان نسبت وجودی انسان است با حضرت حق. حال در رابطه نسبت وجودی با حقیقت می‌خواهید «وجود» را هایدگری مد نظر آورید و یا صدرایی. عمده آن است که بدانیم نمی‌توان با بشر جدید با توصیه‌های اخلاقی و کلامی مواجه شد، اما می‌توان افق بزرگ دیانت را به روشی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متذکر آن هستند، با او در میان گذارد.

سوره: شما حساب سوژه را از استکبار جدا می‌کنید؟

استاد: بله. صرف سوژه، استکبار نیست، هرچند اگر خود انسان بدون نظر به حقیقت خود مد نظرش قرار گیرد همان خود بنیادی با استکبار است ولی به اعتبار اینکه حقیقت نزد انسان است و می‌تواند به عنوان خلیفه الهی صاحب انسانیت خود شود، نسبتی با وجود پیدا کند و در این فضا تا مرز حضور در آغوش خدا جلو رود، امری که هر انسانی می‌تواند در خود بیابد، نه اینکه صرفاً بداند. می‌توان با انسان‌ها طوری صحبت کرد که مد نظر ما این باشد که:

یوسفی در میان این چاه است
گوهری در میان این سنگ است
مهم آن است که متوجه شویم در این زمانه باید مواجهه ما با انسان چطور باشد، آیا با نظر به حقیقت انسان‌ها با انسان‌ها گفتگو کنیم و یا با نظر به آموزه‌های اخلاقی؟ مثل توصیه به

راستگویی و خودداری از تکبر. گویا این نوع کلمات توان خود را برای بشر جدید از دست داده است، هرچند در جای خود ارزشمند می‌باشند، و عده‌ای در همین فضای اخلاقی در وارستگی خود حاضرند. ولی در رابطه با بشر جدید و احساس آزادی که در دوران خود دارد، اگر احساس کند آدابی بر او تحمیل می‌شود نتیجه نمی‌دهد. لازمه گفتگو با مخاطب در این زمانه با در نظرگرفتن این نکته است که تمام وجود او نظر به آزادی‌اش می‌باشد. باید در متن آزادی‌اش انتخاب متعالی‌اش را با او در میان بگذارید، در این حالت می‌بایم انسانیت او عین «آزادی» او و عین «وارستگی» و «تقوا» است، مگر آن‌که خودش بنای مقابله با حق و حقیقت را داشته باشد که جایگاه انسانیت خود را از دست می‌دهد و مصداق این آیه می‌شود که خداوند به رسول خود فرمود: «أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره/6) چه آن‌ها را نسبت به انحرافاتشان از حقیقت انذار کنی و بر حذر داری و چه انذار نکنی، آن‌ها ایمان نمی‌آورند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته